



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد



17 سپتمبر 2025

داکتر سید عبدالله کاظم

## قابل توجه جناب داکتر صاحب نور احمد خالدي و دیگر هم نظران شان

(قسمت دوم)

امیر عبدالرحمن خان و قبول تحت الحمایگی انگلیس

چگونه امیر عبدالرحمن خان به سلطنت رسید؟

بعضی ها امیر عبدالرحمن خان را "دست نشانده" انگلیس میدانند، در حالیکه در رسیدن امیر به سلطنت وضع طور دیگر بود با این شرح مختصر که: او سالها قبل از آنکه به سلطنت برسد، یک شخصیت سرشناس و یک مرد جنگی مشهوری بود که با وجود یکی دوبار شکست از قوای امیر شیر علی خان توانست پدر و کاکای خود (امیر محمد افضل خان و امیر محمد اعظم خان) را به سلطنت برساند و اما بعداً وقتی از قوای امیر شیر علی خان (دور دوم سلطنت) شکست خورد، به سمرقند و تاشکند که تحت تسلط روسها بود، پناه برد و مدت 12 سال را در آن دیار گذراند. وقتی از بی سر و سامانی افغانستان و تسلط انگلیسها در کشور اطلاع یافت، به موافقت روسها از آنجا به عزم رسیدن به سلطنت با قوای معدود خود و با وجود مخالفت امیر بخارا از دریای آمو گذشت و به بدخشان آمد و بسرعت توانست به بیشتر حصص شمال افغانستان مسلط شود.

در این موقع انگلیس ها که در برابر قوای مجاهدین به شکست مواجه بودند و عزم ترک افغانستان را داشتند، به این فکر افتادند تا از یک شخص قوی برای اداره کشور حمایت کنند که در عین زمان بتواند با آنها دوست باشد. لذا لیل گرین (Lepel Griffin) مامور سیاسی انگلیس با عبدالرحمن خان به تماس شد، با وجودیکه فکر میکرد که موصوف به استشاره روسها برای رسیدن به سلطنت پای به وطن گذاشته است. وقتی انگلیس ها موفقیت او را در صفحات شمال دیدند، فکر کردند تا قبل از آنکه او خودش بقدرت برسد، بهتر است در راه رسیدن او به سلطنت از او دعوت نمایند و بدینوسیله حسن نیت خود را به او نشان دهند و در جلب دوستی او قدم بگذارند.

رشتیا در کتاب "افغانستان در قرن نوزده" می نویسد: « اشغال طولانی افغانستان و تلفات روزافزون قوای انگلیس و انتقادات احزاب مخالف و انعکاس وقایع افغانستان در جراید، حکومت انگلستان را سخت سراسیمه ساخته بود، به حدی که تصمیم داشتند که اگر کسی مناسبی برای اشغال تخت کابل که در عین حال مورد قبول افغانها باشد، پیدا هم نشود، کابل را تخلیه کنند و قندهار و هرات را از افغانستان مجزا و تحت شرایط علیحده اول الذکر را تحت اثر یک سردار محلی مربوط به هند و اخیر الذکر را در بدل امتیازاتی به ایران تسلیم نمایند و برای انجام این مقاصد لیل گرین سکرتر حکومت پنجاب جهت مفاهمه با سران ملی به کابل و کلنل سنت جان به قندهار اعزام گردید و در باب هرات مذاکره توسط سفیر انگلیس در تهران با دولت ایران آغاز یافته بود.» (رشتیا...، صفحه 347)

از آنجائیکه وضع انگلیسها در کابل در اثر قیام مجاهدین با مشکلات جدی روبرو بود، جنرال سنیوارت از قندهار با قوای خود بطرف کابل حرکت کرد و با وجود مقاومت های جدی مجاهدین در نیمه راه، توانست به کابل برسد و قدرت را از جنرال رابرتس (در ماه می 1880) بدست گیرد. در این میان چون سردار عبدالرحمن خان با اعلام رهایی کشور از سلطه اجانب بر نفوذ و سلطه خود در شمال کشور موفق گردیده بود، گرین دومین نامه خود را از کابل برایش ارسال کرد که ضمن ابراز رضایت از آمدن او، راجع به موقوفش در مورد روسها و آینده از او سؤال کرده بود. امیر این نامه را برای بزرگان و افسران قوای خود سپرد تا در قسمت جواب ابراز نظر نمایند که در نتیجه به جواب آن پرداخته شد، چنانکه در جوابیه تصریح گردید که او به موافقه جنرال کافمن حکمران تاشکند عازم وطن گردیده و از عزم خود نوشت که میخواهم: «در امور اضطراریه

د پانو شمیره: له 1 تر 8

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

یادونه: دلیکنې د لیکنیزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکې په خیر و لولئ

و ضروریه کمر معاونت ملت خود را بسته و باخصم مصاف داده و ره نورد مدافعت شوم». علاوه‌ا او در جمع مردم درخان آباد گفت که: «اگر انگلیسها او را برای اشغال تخت افغانستان به کابل دعوت مینمایند، اولتر باید حدود مملکت و قضیه قندهار و چگونگی نماینده را که در افغانستان تعیین خواهند کرد، واضح سازند.»

به این اساس انگلیس ها بتاريخ 3 می 1880 یک هیئتی را در خان آباد نزد عبدالرحمن خان با یک نامه از طرف نایب السلطنه هند اعزام کردند که در آن نامه لارڈ لیٹن Lord Lytton (نایب السلطنه هند): «از موافقه دولت برتانیه به انتخاب سردار عبدالرحمن خان به حیث امیرکابل و تخلیه افغانستان به اسرع وقت اطمینان داد و درباره سرحدات افغانستان اشاره به معاهده 1869 کرد که روسها افغانستان را به حیث ساحه تحت نفوذ انگلیس شناخته و دولت انگلیس فیصله نموده که افغانستان با هیچ یک کشور خارجی در شرق میانه اشتراک عمل ننماید. با وصف این در صورتیکه عبدالرحمن خان حاضر باشد که مشوره برتانیه را در روابط خارجی خود مراعات نماید، دولت انگلیس از رعایت حقوق و انترست دولت همسایه روس در افغانستان خوداری نخواهد کرد.»

لودویک آدامک درباره متن نامه فوق صراحت بیشتر میدهد که در آن چنین ذکر شده بود: «از آنجائیکه حکومت برتانیه مداخله قدرتهای خارجی را در افغانستان رد میکند و از آنجائیکه روسیه و ایران وعده داده اند هیچگونه مداخله در معاملات افغانستان ننمایند، پس واضح است که حضرت والاى شما [خطاب به امیر] روابط خارجی با هیچ قوای خارجی به استثنای حکومت برتانیه داشته نمیباشید. اگر کدام قوای خارجی سعی نماید در امور افغانستان مداخله کند و اگر چنین مداخله به تجاوز بدون تحریک بر قلمرو حضرت والا بانجامد، در آنصورت حکومت برتانیه آماده خواهد بود دست کمک بسوی شما دراز کند. این کمک بدان اندازه و ترتیبی خواهد شد که حکومت برتانیه برای رد آن تجاوز لازم بداند، آنهم به شرطیکه حضرت والا بدون فرو گذاشت، توصیه حکومت برتانیه را در موضوع روابط خارجی خویش دنبال نماید.» (آدامک، لودویک: "تاریخ روابط سیاسی افغانستان از زمان امیر عبدالرحمن تا استقلال"، مترجم: علی محمد زهماء، پشاور، صفحه 19 - 20)

در اینجا انگلیسها با یک عبارت صریح موضوع تحت الحمایگی را در همان آغاز برای عبدالرحمن خان خاطر نشان ساختند که باز هم به همان معاهدات قبلی امرای اسبق با انگلیس ها رویت داده می شد. در نامه راجع به قندهار نوشته شده بود که: قندهار به سردار شیرعلیخان [با امیر شیرعلی خان مغالطه نشود] تفویض گردیده و دولت برتانیه اراده ندارد به ولایت مذکور مداخله کند. ذکر اینکه دولت انگلیس عبدالرحمن خان را به حیث امیر کابل می شناسد، مقصد از آن تذکر همانا اشاره به قرارداد با امیر دوست محمد خان بود که ساحه امارت او را در آنوقت محدود به کابل ساخته بودند.

هنوز این مکتوب در راه بود که عبدالرحمن خان به عزم کابل به "چهاریکار" رسید و در آنجا به اعلان پادشاهی خود پرداخت و طرف قبول مردم قرار گرفت. با این رویداد انگلیسها مجبور شدند سلطنت عبدالرحمن خان را برسمیت بشناسند و در ضمن راجع به آینده قندهار و هرات تغییر نظر دهند و موافقه کنند تا آن دو ساحه را نیز جزء سلطنت او بشمارند. (برای شرح مزید دیده شود: س.ق. رشتیا: "افغانستان در قرن نوزده" .. صفحات 344 تا 355)

### نگاهی به برنامه های امیر عبدالرحمن خان:

میر غلام محمد غبار وضع عمومی کشور را در سال 1880 چنین شرح میدهد: «امیر عبدالرحمن خان وقتی به سلطنت رسید که در نتیجه دو هجوم انگلیس کشور صدمه و خساره برداشته بود. به این معنی که دستگاه منظم اداری فرو ریخته و تشکیلات نظامی از بین رفته بود، مرکز و پایتخت مملکت یعنی شهر بالاحصار کابل منهدم و صنعت گران و پیشه وران اغلب در دفاع از وطن معدوم شده بودند. شهرک صنعتی استالف و بازارهای غزنه احراق گردیده، شهرهای قندهار و جلال آباد از پیشه وران تخلیه و به شکل استحکامات نظامی دشمن درآمده بودند. مزارع کابلستان و زابلستان و پروان و کاپیسا و ننگرهار و قندهار، دهقانان جوان خود را در میدانهای جنگ اعزام کرده بودند. لهذا پیشه وری شهرها و رزاعت و آبیاری قسمتی از روستاها تقریباً از بین برده شده بود. در عوض، طوفانی از هیجان مردم بر ضد تجاوز دشمن خارجی برپا و هر قهرمان جنگ، شکل یک مرکزیت مستقل به خود گرفته بود. خزاین و جبه خانه های افغانستان خالی و هنوز دشمن

قوی در سرحدات بلا فصل کشور در کمین فرصت قرار داشت...» (غبار، میر غلام محمد: افغانستان در مسیر تاریخ، جلد اول، چاپ چهارم، ایران 1378، صفحه 346)

امیر اولین مشکل خود را در کابل چنین بیان میکند: «من که پادشاه مملکت هستم، در موقع جلوس به تخت سلطنت دچار این مشکل شدم که خانه به جهت سکونت نداشتم، چرا که عمارات بالاحصار را که خانه اجدادی من بود، لشکر انگلیس خراب کرده بودند و دیگر خانه موجود نبود. خانه کرایه هم پیدا نمی شد که مؤقتاً آنجا بمانم.... به خیالم در تواریخ کمتر و حتی هیچ دیده نشده است که پادشاه برای خوابیدن خود اتاقی نداشته باشد و تازمانیکه عمارت تازه به جهت خود بنا نمودم، درچادرها و خانه های گلی مال رعایا عاریه می نشستم.» (امیر عبدالرحمن خان: تاریخ افغانستان - تاج التواریخ، جلد اول و دوم، چاپ جدید، پشاور 1375، صفحه 221)

با این وضع امیر هدف اصلی سلطنت خود را چنین بیان کرد: «زیر نظم درآوردن صدها رئیس و سالار خورد و بزرگ، چپاولگران، دزدان و قطاع الطریقان.... همه ایجاب میکند تا سیستم قبائلی نابود شود و با جامعه آبرومند که در آن یک قانون و یک حکمروا باشد، تعویض گردد.» (اولسن، آستا: اسلام و سیاست در افغانستان، مترجم خلیل الله زمر، دنمارک 2001، صفحه 66)

وقتی کتاب "زنان افغان زیر فشار عنعنه و تجدد" را 15 سال قبل نوشتم، با مرور تاریخ 21 ساله سلطنت امیر عبدالرحمن خان به این نظر رسیدم که امیر اولین پادشاه افغانستان است که برای هدف مشخص خود، دقیقاً استراتژی طرح کرده و هرکاریکه انجام داده، برای رسیدن به همان هدف بوده است که مدل و شیوه کاری امیر موصوف را میتوان تحت نکات ذیل خلاصه ساخت:

**الف - هدف:** در دوکتورین امیر هدف اساسی تأسیس و استحکام یک حکومت مرکزی و سلطنت مطلقه بود با موجودیت یک حکمروا که هم قانون باشد و هم مجری قانون.

**ب - استراتژی:** برای نیل به هدف فوق، استراتژی امیر استوار بود بر نکات ذیل:

- 1 - تلاش برای تعیین سرحدات برای حفظ موجودیت ارضی افغانستان در چهارچوب حدود اربعه مشخص که ملزمه یک دولت مستقل پنداشته میشود؛
- 2 - تضعیف و امحای سران سرکش قبائل و سائر گروپهای قدرتمند؛
- 3 - جذب علمای دین در خدمت دولت و بیرون کردن آنها از زیر نفوذ سران قبائل؛
- 4 - دادن مشروعیت دینی به سلطان به حیث "سایه خدا در روی زمین" و وجوب اطاعت مطلق از اوامر او؛
- 5 - پیش گرفتن سیاست "تجرید" یعنی دوستی و سازش با دو قدرت بزرگ منطقه به منظور حفظ موازنه قدرت بین آنها، بخصوص با انگلیس ها در رعایت این اصل که "درامور خارجی بی مصلحت شما کار نمی کنیم، ولی در امور داخلی مصلحت شما را کار نداریم".

**ج - اقدامات:** امیر برای تطبیق استراتژی فوق، اقدامات ذیل را با جدیت و شدت رویدست گرفت:

- 1 - تقویه بنیه نظامی، جلب و جذب عسکر و تدارک وسایل جنگی؛
- 2 - تقویه بنیه مالی دولت از طریق افزایش انواع مالیات و اخذ مستمری و کمک از انگلیسها؛
- 3 - استفاده از قوای نظامی، لشکر کشی ها و سرکوب کردن قدرتمندان، مخالفان و شخصیت های مظنون با شدت و قساوت بینظیر که از این ناحیه مردم دوره سلطنت او را به دوره «خون و آتش» مسمی ساخته اند؛
- 4 - استفاده از نام جهاد علیه مخالفان با شعار اینکه: "کسیکه از من اطاعت میکند، از خدا اطاعت مینماید و کسیکه بمن مطیع نیست، به خدا اطاعت ندارد.. سرزمین بغاوت، حیثیت دارالحرب را دارد". امیر همچو فتاوی را از طریق علمای دین شایع و پخش میکرد و برای اقدام خود مشروعیت دینی کسب مینمود؛
- 5 - از بین بردن مخالفان صاحب نفوذ و مقام به انواع و ذرایع مختلف از جمله قتل، حبس، تبعید و غیره و همچنان جهت تضعیف قدرت مالی مخالفان به ضبط و غصب جایداد آنها می پرداخت؛
- 6 - توسل به دستگاه جاسوسی بسیار قوی و وسیع، حتی در بین حرم و خانواده خود؛
- 7 - استفاده از سیاست های "تفرقه بینداز و حکومت کن"؛

- 8 - ازدواجهای سیاسی به منظور پیوند دادن سلطنت با خانواده های متنفذ و جلوگیری از نقش تخریبی آنها در برابر دولت؛
- 9 - تضعیف رواجها و عنعنات محلی زیر نام "پشتونوالی" که اجرای آن در حیطه قدرت سران قبائلی قرار داشت؛
- 10 - آوردن نظم اداری و توظیف مأمورین و قضات حکومتی در سراسر افغانستان، تا بدانوسیله نقش مستقل متنفذین دینی را تقلیل دهد؛
- 11 - وضع قوانین، دستورنامه ها و فتاوی شرعی به منظور تنظیم بهتر امور؛
- 12 - توجه به ورود تکنالوژی و تأسیس بعضی صنایع مهمه و استخدام یک تعداد اشخاص فنی و مسلکی خارجی جهت بکار انداختن تأسیسات صنعتی و نظامی؛
- 13 - توجه بر تشکیلات اساسی دولت، توظیف مأمورین توأم با اداره جدی و با انضباط امور.
- (دیده شود: س.ع. کاظم: "زنان افغان زیر فشار عنعنه و تجدد"، کابل، 2005، صفحه 83 تا 85)

امیر بعد از 21 سال تلاش شبانروزی موفق شد سرحدات کشور را در شمال و جنوب تعیین نماید و به وسیله جمعاً چهل بار لشکر کشی های خورد و بزرگ به هر سمت و منطقه در کشور توانست اداره مرکزی را زیر سلطه خود در تمام افغانستان حاکم سازد، اقتدار از دست رفته ای دولت را اعاده کند و سلطه دولت را در مناطق "کافرستان" که بعداً نورستان نامیده شد و در هزاره جات که زیر اداره "میران" مقتدر محلی قرار داشت، گسترش دهد و به نظام فئودالی پایان بخشد، امنیت را در کشور برقرار سازد و راه را برای تجدد و تحولات بعدی در ساحات مختلف مساعد گرداند. در این جریان البته انتقاد فراوان بر شیوه های کاری امیر بخصوص در استبداد و نظام مطلقه او وجود دارد و بعضی از اقوام افغانستان از شدت عمل امیر ناراض اند که حتی با شنیدن نام امیر شدیداً انزجار خود را نشان میدهند. باید گفت که شدت عمل امیر عام بود و هر کی در برابرش بیشتر مقاومت میکرد، با شدت عمل بیشتر او مواجه می شد. هریک از اقدامات امیر که در فوق ذکر شد، در حقیقت یک مبحث جداگانه است که ایجاب تحقیق مزید را مینماید، ولی ما در اینجا بحث خود را به رویداد های خارجی آنها روابط امیر را با حفظ تحت الحمایگی با انگلیس ها بیشتر متمرکز می سازیم.

#### روابط امیر با انگلیسها در چهارچوب تحت الحمایگی:

طوریکه گفته شد، امیر عبدالرحمن خان بتاريخ 21 جولای 1980 در چهاریکار اعلام سلطنت کرد و سپس با ده هزار نفر بطرف کابل روان شد و با این ترتیب بدون مشکل به حیث امیر کشور قبول و از طرف مردم با گرمی استقبال گردید. بتاريخ 22 جولای انگلیسها طی یک محفل با اشتراک نماینده امیر و با حضور جنرال رابرتس و جنرال ستیورات در چاونی شیرپور پادشاهی او را به رسمیت شناختند و سردار یوسف خان نماینده امیر در آن محفل ضمن بیانیه خود تصریح کرد که: «اگر چه تمام ملت رشته اطاعت سردار عبدالرحمن خان را بگردن افکنده و دیگری را در این امر بر او منتی نیست، اما باز هم از دولت برتانیه که سلطنت او را به رسمیت شناخته است، تشکر مینماید.»

سپس طرف انگلیس از امیر تقاضای ملاقات کرد که این ملاقات با حضور عساکر و شخصیت های دوطرف با شان و شوکت بسیار در محلی بنام "زمه" در سه گروهی کابل برگزار گردید. در این مجلس انگلیس ها از امیر خواهش کردند که برای محمد جانخان وردک سپهسالاری اردوی خود را اعطا نماید. انگلیسها میخواستند بدینوسیله در جوار امیر یک رقیب قوی را به هدف ایجاد اختلاف جاگزین سازند تا بعداً از این راه بهره برداری نمایند، اما امیر باریکی موضوع را درک کرد و نیز برای اثبات اینکه میخواهد یک حکومت مستقل داشته باشد و امر و سفارش دیگران را نپذیرد، این پیشنهاد را رد کرد. این اولین برخورد امیر در برابر انگلیسها بود. انگلیسها با مشاهده این عکس العمل از ادامه مذاکره با امیر صرف نظر کردند و بنابر آن با ارسال یک یادداشت یکطرفه از جانب خود به امیر یادآور شدند که: «دولت برتانیه پادشاهی امیر عبدالرحمن خان را در افغانستان برسمیت می شناسد و افغانستان را به زودترین فرصت تخلیه میکند. امیر در امور داخلی خود کاملاً آزاد بوده تنها در روابط خارجی خود با حکومت برتانیه مشوره خواهد کرد و یک نفر سفیر مسلمان به حیث نماینده دولت برتانیه در کابل اقامت خواهد داشت.» (رشتیا... صفحه 361)

اما شرایط بعدی طوری تغییر کرد که امیرنارنگزیر شد در همان محدوده تحت الحمایگی انگلیسها تا زمان مرگ خود باقی بماند. اینکه روی چه مجبوریتهای امیر نتوانست و یا نخواست خود را از قید تحت الحمایگی انگلیس در روابط خارجی بیرون کند، بسته به یک تعداد عواملی بود که مانع اینکار گردید، با این شرح:

1 - امیر به اندازه ای که برای لزوم تمامیت خاک افغانستان ارجحیت قایل بود، برای استقلال سیاسی کشور در قدم اول چندان توجه نداشت. جلوگیری از الحاق قندهار به هند برتانوی و نصب سردار شیرعلیخان به حیث صوبه دار آن و نیز جلوگیری از الحاق هرات به ایران که سال گذشته انگلیسها در تهران روی آن مذاکره داشتند، دو موضوع بسیار مهم و اساسی برای امیر بود تا با ادامه تحت الحمایگی و جلب اعتماد انگلیس به دوستی و تفاهم از تجزیه خاک افغانستان جلوگیری کند و بکوشد که تمامیت ارضی کشور را با موجودیت قندهار و هرات حفظ نماید.

2 - موضوع مهم دیگر این بود که امیر میخواست با ادامه دوستی با انگلیس، مخالفان و رقبای سلطنت خود را قدم بقدم مطیع و فرمانبردار خود سازد و بدینوسیله حاکمیت خود را در سرتاسر افغانستان برقرار نماید و به تشکیل دولت مرکزی پر قدرت بپردازد. اگر این سازش با انگلیسها براه نمی افتاد و اطمینان انگلیسها از دوستی با امیر از طریق حفظ موقف تحت الحمایگی تقویه نمیگردید، امکان داشت انگلیسها در صدد تقویه رقبای امیر می برآمدند که در نتیجه صحنه سیاسی کشور بار دیگر دچار برخورد های داخلی میگردید و در انصورت روسها از این وضع به نفع خود استفاده میکردند و به تقویه امیر در برابر مخالفانش می پرداختند.

3 - در همان روزیکه امیر در چهاریکار بتاريخ 21 جولای 1880 (30 سرطان 1259ش) اعلان سلطنت کرد، سردار محمد ایوب خان با لشکر همراه خود از هرات بطرف قندهار حرکت کرد و در دشت میوند (کشک نخود) با قوای سردار شیرعلیخان صوبه دار قندهار که در معیت قوای انگلیس به آنجا در برابر سردار محمد ایوب خان موقع گرفته بود، جنگ سخت براه افتاد و قوای ملی سردار ایوب خان توانست قوای انگلیس را بطور افتضاح آمیز و تلفات سنگین شکست فاحش دهد که این جنگ به حیث یکی از افتخارات تاریخی کشور محسوب میشود. عده ای از قوای انگلیس که در این جنگ جان به سلامت بردند، توانستند با ترک تمام وسایل جنگی در میدان نبرد، صرف خود را به قندهار برسانند و قوای سردار ایوب خان در تعقیب آنها به قندهار رسید و شهر را به محاصره گرفت.

در این موقع امیر عبدالرحمن خان وقتی متوجه شد که قندهار در دست ایوب خان خواهد افتاد و اینکار مانع رسیدن او به هدف تمامیت ارضی و تشکیل یک حکومت مرکزی قوی در کشور خواهد شد، مجبور گردید تا از در همکاری و دوستی با انگلیسها پیش آید و بکوشد با حمایت آنها قوای سردار ایوب خان را از قندهار دور سازد. بتاريخ 22 اگست 1880 قوای رابرتس از کابل به کمک قوای شکست خورده قندهار رسید و فشار را بر قوای سردار ایوب که شهر را در محاصره گرفته بود، وارد نمود تا آنکه قوای سردار ایوب خان در اثر توطئه انگلیسها پراکنده شدند و سردار مجبور به عقب نشینی گردید. جنرال رابرتس پس از آن قندهار را به سردار شیرعلیخان سپرد و با قوای خود بطرف هند روانه شد. در این وقت سردار ایوب خان با تجدید قوا بار دیگر به قندهار حمله کرد، اما این بار با قوای امیر عبدالرحمن خان مواجه شد و در جنگ ارغنداب قوایش شکست خورد و امیر قندهار را به تصرف خود درآورد. در این میان چون هرات بدست سردار عبدالقدوس خان (طرفدار امیر عبدالرحمن خان) افتاده بود، سردار ایوب خان از برگشت به هرات منصرف گردید و به معیت دوستان وفادار خود به ایران رفت که بعداً جنرال قونسل انگلیس او را در مشهد به خدعه دستگیر و با افراد معیتی اش روانه هند کرد که تا آخر عمر در آنجا باقی ماند.

4 - عامل دیگر تحول عمده در سیاست انگلیس مبنی بر نقش شان در افغانستان بود که امیر از این تغییر اطلاع نداشت و فکر میکرد که انگلیسها هنوز هم در استیلای افغانستان مصمم هستند. در حالیکه در همان وقت تغییر در حکومت انگلیس رونما گردیده بود و "دیزائیلی" از حزب محافظه کار جای خود را "گلیدستن" از حزب لیبرال داده بود. دیزائیلی که سخت طرفدار پلان تجاوز به خاک افغانستان بود و از تهاجم دوم انگلیس با طمطراق و افتخار در پارلمان انگلیس سال قبل یاد کرده بود، قدرت را بر رقیب خود از حزب لیبرال داد و گلیدستن به حکومت هند هدایت داد تا با امیر عبدالرحمن از طریق دوستی و آشتی پیش آید. متأسفانه امیر از

این تحول عمده در آنوقت اطلاع نداشت و فکر میکرد که انگلیس ها هنوز هم در فکر استیلای افغانستان میباشند و لذا کوشید تا آزادی داخلی افغانستان را برای رسیدن به اهداف مهم خود مرجع داند و به موقف تحت الحمایگی خود به همین منظور ادامه دهد، ورنه بهترین فرصت بود تا امیر با انگلیسها که تحت فشارهای وارده از جانب قوای مردمی قرار داشتند، موضوع رفع تحت الحمایگی را در میان می گذاشت و به یقین که انگلیس ها با حفظ دوستی امیر از مواد مربوط به آن صرف نظر میکردند و استقلال کامل سیاسی افغانستان تأمین و اعاده میگردد.

5 - امیر برای رسیدن به هدف تأسیس یک حکومت مرکزی مقتدر نیاز به قوای نظامی داشت تا حکمرانان مستقل و نیمه مستقل را که در هر کنج و کنار کشور سر بلند کرده و حاکمیت خود را پخش کرده بودند، با راه اندازی جمعاً 40 جنگ سرزنش و به اطاعت از خود مجبور سازد. اما کمبود منابع مالی با وجود افزایش مالیات باز هم کفاف مصارف روزافزون نظامی را نمیکرد و دیگر هیچ منبع مالی در دسترس نبود، مگر دریافت مبالغ کمکی از طرف انگلیسها که پرداخت آنرا در ازای ادامه تحت الحمایگی به امیر تعهد کرده بودند و از اینطریق سالانه به مبلغ 12 لک کلداریست امیر میرسید و او بیشتر این مبلغ را صرف تقویه بنیه نظامی خود میکرد. اگرچه امیر ادعا داشت که این مبلغ را انگلیسها نه از روی کمک به امیر، بلکه برای حفظ موقف افغانستان به حیث یک کشور حایل میان دو قدرت می پردازند، اما به هر عنوانی که بود امیر به این کمک ضرورت داشت و نمیخواست با طرح خروج از تحت الحمایگی خود را از این کمک در همچو موقع حساس بی نصیب سازد.

6 - امیر برای تثبیت سرحدات شمالی و غربی کشور به دوستی با انگلیس ضرورت داشت و در سال 1884 موفق شد سرحد شمالی کشور را با روسها مشخص سازد و اما انگلیس ها بر امیر در جهت حفظ موقف حایل بین دو قدرت روس و انگلیس چندان اعتماد نداشتند، لذا کوشیدند تا با تعیین سرحد افغانستان بطرف جنوب و شرق از واخان تا سیستان حد فاصل را تعیین نمایند که این سرحد مسمی به "خط دیورند" در سال 1893 تحت فشار های وارده و حتی تهدید به مقاطعه و جنگ از جانب انگلیسها بر امیر مشخص گردید. انگلیسها مدتها قبل توانسته بودند قبایل آزاد ماورای این سرحد را بزور و تطمیع و رشوه تحت نفوذ خود در آورند و از آن به حیث یک منطقه حایل ثانی یعنی یک دیوار دومی در برابر نفوذ احتمالی روسها بطرف جنوب استفاده نمایند. در معاهده دیورند امیر کوشید تا مناطقی را که تصرف آن برایش عملاً ممکن بود، در داخل سلطه خود در آورد و اما مناطقی را که از عهده اداره آن بدر آمده نمیتوانست، به برتانیه واگذار شد و با این اقدام از نفوذ مزید انگلیس به بهانه سرکوب کردن اقوام ماورای سرحد در داخل خاک خود جلوگیری کرد. انگلیس ها در قبال امضای معاهده دیورند مبلغ کمکی خود را از 12 به 16 لک کلداریست در سال بالا بردند.

7 - افغانستان که از سالها قبل به حیث یک کشور محاط به خشکه درآمده بود، عمده ترین مجرای روابط اقتصادی و تجارتی آن از طریق هند برتانوی تأمین می شد، خاصتاً دسترسی به اسلحه و مواد مورد ضرورت نظامی خود را میتوانست از همین مجرا تهیه نماید و انگلیس ها در این راه جهت تشدید وابستگی افغانستان به خود از کمک دریغ نمیکردند. امیر برای دسترسی به ضروریات خود ناگزیر بود با انگلیسها از در دوستی کنار آید و چشم خود را در مورد قبول تحت الحمایگی به پایان اندازد.

بنابراین دلایل فوق امیر عبدالرحمن خان با آنکه از موجودیت تحت الحمایگی رنج می برد و یکبارکوشید با اعزام پسر خود سردار نصرالله خان به دربار انگلیس در لندن روابط سیاسی خود را مستقیماً با آن دولت به راه اندازد، ولی انگلیس ها به آن روی خوش نشان ندادند و روابط افغانستان را موکول به حکومت هند برتانوی کردند.

لودویک آدامک دربارهٔ تلاشهای حاشیوی و ضمنی امیر در جهت حفظ استقلال داخلی از بعضی عکس العمل های او در برابر انگلیس ها یادآور می شود و می نویسد: «عبدالرحمن همیشه خودش را یک فرمانروای مستقل افغانستان آزاد می پنداشت و به هیچ قدرت خارجی اجازه نمیداد در امور داخلی مملکت وی مداخله نماید.... او همیشه آن ادعای صاحب منصبان هند برتانوی را که می گفتند: تخت و تاج افغانستان را آنها به امیر داده اند و افغانستان را ایشان به او سپرده اند، تردید میکرد... و آن تعهدی را که در ساحه روابط خارجی به استثنای برتانیه با هیچ قدرت روابط خارجی نمیداشته باشد، چنین تفسیر می نمود: "افغانستان میتواند روابط همسایگی

را با دیگران مشروط به اینکه حکومت هند را از آن مطلع ساخته و توصیه آنرا دریابد، برقرار نماید" و اصرار میکرد که: "بعد از گرفتن توصیه حکومت هند وی حق دارد فیصله مستقل خودش را صادر کند".»

امیر عبدالرحمن خان به این نظر بود که اعانه و مدد خرج برتانیه به معنی نقض استقلال و قدرت او محسوب نمیشود و آنرا: «نتیجه و محصول اتحادی می پنداشت که دو شریک برای منافع مشترک شان همکاری میکنند یعنی نگهداری و حراست سرزمین های شان از تجاوز روسیه» و می گفت که: «اندروین زمینه همکاری افغانستان نیروی بشری و برتانیه اسلحه و آلات و ابزار تهیه میکرد.»

دلچسپ است که وقتی برتانیه بنام خدمت، نشان "Grand Cross of the Order of Bath" را به امیر داد، امیر برکلمه "خدمت" که ضمیمه سند بود، اعتراض کرد و از برتانیه خواست که آن نشان را بپاس دوستی به او بدهد.»

با تغییر چهره سیاست بین المللی در پایان قرن 19، روسیه پافشاری داشت تا روابط غیر سیاسی با افغانستان برقرار سازد، امیر با استفاده از این فرصت می گفت که: «حق خود میدانم توصیه نایب السلطنه [هند برتانوی] را بپذیرم و یا اینکه ردش نمایم»؛ همچنان امیر مامورانی را به ممالک مختلف اسلامی زیر نام هیئت تجارتي فرستاد و نمایندگان تجارتي در مشهد، بخارا و پشاور مقرر کرد.

امیر عبدالرحمن خان نمیخواست یک نماینده انگلیس، مگر یک مسلمان در افغانستان باشد و اما طرف انگلیس به آن اصرار میورزید؛ بالاخره انگلیس حاضر شد شخصی را بنام محمد افضل خان به حیث نماینده سیاسی خود به دربار کابل معرفی دارد. امیر بهانه آورد که در سفر قندهار است و بعداً نظر خود در زمینه ابراز میکند. چون کار به تعویق افتاد، انگلیس ها بعد از چندی یک شخص دیگر بنام محمد هاشم خان را به حیث نماینده سیاسی خویش به دربار کابل پیشنهاد کردند؛ امیر این شخص را رد کرد و خواهش نمود تا همان محمد افضل خان فرستاده شود. امیر خواست بدینوسیله حق رأی خود را به حیث امیر مستقل به انگلیسها وانمود سازد. حینیکه محمد افضل خان به نمایندگی انگلیس به کابل آمد، برایش اجازه داده نشد تا با دیگر بزرگان دولت تماس داشته باشد و او در این باب از امیر پرسید، امیر در جواب گفت: «بلی! من آنها را از مذاکره و صحبت با شما ممانعت نموده ام و من آرزو ندارم در اینجا دو دربار برپا گردد، یکی در منزل من و آندیکری در حویلی شما. امیر شیرعلیخان فقید اینکار را کرد و برباد شد»؛ امیر حتی جلو دروازه نمایندگی انگلیس عسکر مؤظف کرد تا از رفت و آمد آزاد در آنجا جلوگیری شود و وقتی این قیود مورد انتقاد مقامات هند برتانوی قرار گرفت، امیر گفت که اگر حادثه مثل کیوناری صورت گیرد، مسئولیت آن بدوش خود شما خواهد بود.

امیر از موجودیت دوباره قوای نظامی انگلیس در افغانستان به هر دلیلی که باشد، جداً اجتناب میکرد؛ حتی وقتی روسها بر "پنجده" حمله و آنرا اشغال نمودند، امیر که در آن وقت در راولپندی مصروف سفر رسمی بود، پیشنهاد عبور قوای نظامی انگلیسی را بسوی هرات به هدف مقابله با پیشرفت روسها رد کرد و انگلیسها مجبور شدند قوای خود را از طریق بلوچستان به ایران و از آنجا داخل هرات سازند تا مانع پیشرفت مزید روسها بسوی هرات شوند. امیر عبدالرحمن خان اصرار داشت که افغانستان قوای انسانی و رزمی زیاد دارد، باید قوای افغان را با دادن اسلحه و مهمات بیشتر تقویه کرد تا سد راه دشمن شوند و ضرورت به اعزام قوای انگلیس در افغانستان نیست. اما انگلیسها به اصرار امیر توجه نکردند و قوای خود را از طریق دیگر به هرات اعزام داشتند که دیر دوام نکرد و مجدداً پس از استحکام سرحد افغانی قوای خود را از هرات بیرون کشیدند. (برای شرح مزید در موارد فوق دیده شود: لودویک آدامک: "تاریخ روابط سیاسی افغانستان از زمان امیر عبدالرحمن خان تا استقلال"، صفحات 18 تا 30)

باید اذعان داشت که امیر عبدالرحمن خان با آنکه کوشید توازن را بین دو قدرت رقیب یعنی روس و انگلیس رعایت جدی "سیاست تجرید" حفظ کند و برطبق آن ناگزیر بود به قبول تحت الحمایگی انگلیس در روابط خارجی خود از طریق مشوره با انگلیسها و اجراء آن از مجرای هند برتانوی تن دهد، اما در عین زمان جداً کوشید تا آزادی داخلی کشور را از نفوذ انگلیسها کاملاً بدور نگهدارد و به آنها موقع مداخله را در امور داخلی نمیداد.

امیر هنگامیکه درس 55 سالگی قرار داشت، پس از زحمات شباروزی که موفق به تشکیل افغانستان نوین، با حدود مشخص آن و ایجاد امن و ثبات کامل در کشور و آوردن تحولات عمیق اداری و نظامی گردید و توانست استقلال داخلی افغانستان را به وجه عالی تأمین کند و اما در روابط خارجی با قبول تحت الحمایگی انگلیس دوام داد و کشور از استقلال کامل بی نصیب ماند، در سال 1901 بعد از 21 سال سلطنت با انضباط و پرتنش ناشی از جنگ های متعدد داخلی، در قصر باغ بالا که مشرف بر محل نمایندگی انگلیس در کابل بود و امیر میتوانست از آن بلندی بر فعالیت های انگلیس ها در آنجا نظارت کند، در اثر مریضی دیرینه جان به حق سپرد و پسر بزرگش شهزاده حبیب الله خان که در زمان حیات پدر به حیث جانشین مشخص شده بود، بدون دردرس به سلطنت رسید.

(ادامه دارد)

آرشیف: مطالب دیگر محترم داکتر سید عبدالله کاظم